

## تحولات منطقه‌ای در پرتو انقلاب‌های عربی\*

روز سه شنبه ۲۳ آبان ماه ۱۳۹۱، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه با همکاری مؤسسه امور امنیتی و بین‌المللی آلمان (SWP) نشست را با موضوع "تحولات منطقه‌ای در پرتو انقلاب‌های عربی" برگزار کرد. در این نشست هیئت بلند پایه‌ای از پژوهشگران و اساتید از مؤسسه امور امنیتی و بین‌المللی و همچنین بنیاد کربر (Korber Foundation) آلمان، پژوهشگران مقیم و مهمان پژوهشکده، اساتید دانشگاه و جمع کثیری از دانشجویان مقاطع دکتری و کارشناسی ارشد از دانشگاه‌های مختلف حضور داشتند. دکتر ولکر پرتیس رئیس مؤسسه (SWP)، دکتر موریل اسمبرگ پژوهشگر ارشد مؤسسه آلمانی (SWP) و متخصص در مسائل خاورمیانه، دکتر کیهان برزگر رئیس پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه و دکتر حمید احمدی قائم مقام پژوهشکده در این نشست به ایراد سخنرانی پرداختند.

**دکتر کیهان برزگر:** عصر بخیر. به پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه خوش آمدید. فرصت ارزشمندی است که می‌توانیم نشستی را با همکاری مؤسسه امور امنیتی و بین‌المللی آلمان و با حضور مهمانانی از بنیاد کربر آلمان برگزار کنیم. خانم دکتر موریل آسبرگ پژوهشگر ارشد مؤسسه آلمانی با عنوان "انقلاب‌های عربی: فرصت‌ها و چالش‌ها در منطقه خاورمیانه" و دکتر حمید احمدی قائم مقام پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه با عنوان "انقلاب‌های عربی و آینده اسلام سیاسی" سخنرانان این نشست خواهند بود. دکتر ولکر پرتیس رئیس مؤسسه آلمانی نیز نظرات و نکات خود را درباره سخنرانی‌ها اظهار خواهند کرد.

---

\* گزارش: فهیمه قربانی، پژوهشگر و دستیار پژوهشی در فصلنامه انگلیسی دیسکورس پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

من نیز پیش از شروع سخنرانی‌ها، به اختصار نکات خود را مطرح خواهم کرد. حضار امروز، اساتید دانشگاه، پژوهشگران مقیم و مهمان پژوهشکده مطالعات خاورمیانه و تعداد کثیری از دانشجویان دکتری و کارشناسی ارشد از دانشگاه‌های مختلف تهران هستند.

با این توضیح، اجازه دهید که دیدگاه‌های خود را در خصوص ایران و تحولات عربی و همچنین روابط ایران و آمریکا در منطقه پس از انقلاب‌های عربی مطرح کنم. نکته اول اینکه، انقلاب‌های عربی به طور همزمان، فرصت‌ها و چالش‌هایی را برای ایران به همراه داشته است. در اینجا، من به یک فرصت مهم اشاره می‌کنم. از آغاز تحولات منطقه، نگرش ایران به انقلاب‌های عربی مثبت بوده چرا که ایران آن را به عنوان یک فرصت تلقی می‌کند. این تحولات منافع ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک ایران را می‌تواند تقویت کند. از زمان وقوع انقلاب اسلامی، ایران سعی کرده تا روابط خوبی را با کشورهای عربی منطقه داشته باشد. علاوه بر این، در این دوره ایران روابط خود را با ملت‌های عربی منطقه ارتقاء داده است. اما به دنبال وقوع انقلاب‌های عربی، این فرصت برای ایران فراهم شده تا روابط خود را با حکومت‌های عربی منطقه نیز برقرار کند. در واقع، پیش از انقلاب‌های عربی، ایران فقط از فرصت برقراری روابط با ملت‌های عربی منطقه برخوردار بود. اما اکنون، برای نخستین بار، فرصت برقراری روابط با حکومت‌های عربی منطقه نیز برای ایران ایجاد شده است. به طور کلی، از زمان وقوع انقلاب اسلامی، برقراری روابط نزدیک با همسایگان عربی مسلمان به عنوان یک اصل دائمی سیاست خارجی ایران مطرح بوده است.

در عین حال، من فکر می‌کنم که انقلاب‌های عربی چالش‌هایی را نیز برای ایران به همراه داشته است. مهم‌ترین چالش این است که بازیگران جدید منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌خواهند که خلأ قدرت در منطقه را پس از وقوع انقلاب‌های عربی پر کنند و این مسأله منافع ژئوپلیتیک ایران را تا حدی به چالش کشانده است. به عنوان نمونه، ترکیه برای خود نقش رهبری منطقه را از طریق تغییر رژیم سوریه و تقویت منافع اقتصادی خود را از طریق ایجاد یک منطقه تجاری در نظر گرفته است. به نظر من، عربستان سعودی و کشورهای کوچک مانند

قطر با نوعی فرصت‌طلبی جدید سعی می‌کند که نقش منطقه‌ای ایران را زیر سؤال ببرد. اما سیاست‌های آمریکا و کشورهای غربی مهم‌ترین چالش را در منافع ژئوپلیتیک ایران از طریق مهار نفوذ ایران در منطقه با تضعیف نقش ایران در تحولات عربی منطقه و نیز تضعیف جایگاهش در خصوص موضوعاتی مانند سیاست هسته‌ای ایجاد کرده‌اند. از نگاه ایران، مداخله وسیع غرب در امور منطقه، همان‌گونه که تجربه نشان می‌دهد، موجب ایجاد تنش و بی‌ثباتی در منطقه می‌شود.

دوم، برخی تحلیلگران رقابت‌های منطقه‌ای میان ایران، ترکیه و عربستان سعودی را در چارچوب مدل‌های ایدئولوژیک، مدل‌های اقتصادی و به‌طور کلی، در چارچوب برنده - بازنده تحلیل می‌کنند. علی‌رغم اینکه من با همه این موارد موافقم، اما باید توجه کرد که رقابت واقعی مبتنی بر گسترش نقش دولت‌ها و سعی آن‌ها برای مهار تهدیدات است. در اینجا حتی اتحادیه اروپا به عنوان یک نهاد هنجاری و ارزشی حفظ منافع منطقه‌ای اش یعنی جلوگیری از تنش‌ها و بی‌ثباتی در منطقه در الویت سیاست‌های این اتحادیه قرار دارد.

البته، هنگامی که ما درباره غرب صحبت می‌کنیم، باید میان سیاست‌های اتحادیه اروپا و آمریکا در منطقه تفاوت قائل شویم. به نظر من اتحادیه اروپا هیچ مشکلی در پذیرش ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای ندارد. در واقع، نگرش کلی اتحادیه اروپا مبتنی بر "توازن منافع" است. این نوع نگرش باعث می‌شود تا اتحادیه اروپا با ایران در مسائل منطقه رویکرد همکاری را اتخاذ کند. اما نگرش ایالات متحده متفاوت است؛ آمریکا روابط دو کشور را در چارچوب "موازنه قدرت" و محدود کردن نقش منطقه‌ای ایران تعریف می‌کند. در واقع، اساس نگرش آمریکا مبتنی بر عدم پذیرش نقش ایران به عنوان یک بازیگر و قدرت منطقه‌ای است. در اینجا، به نظر من، اتحادیه اروپا می‌تواند برای حل مسائل منطقه‌ای در چارچوب راه حل‌های منطقه‌ای نقش مهمی را داشته باشد. در این ارتباط، می‌توان به بحران سوریه اشاره کرد.

سوم، در خصوص نوع نگرش آمریکا به ایران، باید بگوییم که آمریکا در ارتباط با نقش منطقه ای ایران به چند دلیل مرتکب اشتباهاتی شده است. نخستین نکته این است که حذف نقش منطقه ای ایران غیر ممکن است؛ چرا که حضور فعال ایران در منطقه خاورمیانه همواره یک اصل ثابت در سیاست خارجی و در راستای منافع ژئوپلیتیک ایران برای دهه‌ها بوده است. برخلاف ترکیه که تمایل به حضور فعال در منطقه ندارد، ایران خواهان ایفای نقش در منطقه است. به طور کلی، حذف نقش ایران در مسائل منطقه‌ای غیرممکن است، چرا که ایفای نقش منطقه ای در راستای منافع ژئوپلیتیک و ویژگی‌های مربوط به قدرت و سیاست ایران است. در این خصوص شاهد بودیم که آمریکا علی‌رغم تمام تلاش خود نتوانست نقش ایران را در عراق و افغانستان نادیده بگیرد.

نکته دوم، مربوط به اشتباه استراتژیک آمریکا در خصوص تعریف نقش منطقه‌ای ایران در چارچوب مهار و بازدارندگی ایران است. این نوع نگرش نیز اشتباه است. من مطمئن هستم که شما از اینکه غرب همواره سعی در تعریف روابط خود با ایران بر مبنای "بازی با حاصل جمع صفر" دارد، آگاه هستید. البته، حتی ما ایرانی‌ها نیز این مسأله را در این چارچوب می‌بینیم. به نظر من، این نوع نگرش آمریکا اشتباه است زیرا سیاست ایران تغییر کرده است. در حال حاضر، سیاست ایران به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای بر ایجاد یک ائتلاف منطقه‌ای و همکاری با دولت‌های دوست و حتی رقیب در منطقه تمرکز دارد؛ به نحوی که منافع بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مانند ترکیه، مصر، عربستان سعودی و حتی آمریکا نیز حفظ شود. در اینجا، پرسش مهم این است که "چگونه ما می‌توانیم به راه حلی دست یابیم که به طور همزمان، منافع بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای گروه‌های مخالف داخلی را تأمین کند" من چنین راه حلی را "راه حل منطقه‌ای" می‌نامم که ایران همواره در پی آن بوده و بر اساس آن اقدام کرده است. در این ارتباط، می‌توان بحران سوریه را مثال زد. در اینجا ایران تلاش می‌کند تا به نوعی راه حل میانی دست پیدا کند. راه حلی که شامل برقراری آتش بس، انجام مذاکرات جامع و سرانجام، برگزاری انتخابات است. این راه حل با وجود بشار اسد نیز می‌تواند عینیت

پیدا کند. بنابراین، مسأله اصلی شخص بشار اسد نیست، بلکه مسئله این است که چگونه می توانیم به یک راه حل سیاسی و غیر خشونت آمیز برای بحران سوریه دست پیدا کنیم.

آخرین نکته من مربوط به خطرات سیاست‌های غرب در قبال مسائل منطقه‌ای است. به نظر من، سیاست‌های کنونی غرب تا حدی در پی هدف قرار دادن ارکان اصلی دولت‌ها و ارکان سیاست در منطقه است. کشورهای غربی باید به پیامدهای فروپاشی رژیم اسد در منطقه فکر کنند. سرنگونی رژیم اسد پیامدهای خطرناکی را به همراه خواهد داشت؛ همانگونه که تجربه افغانستان و عراق این مسأله را ثابت کرد. در واقع، وضعیت منطقه بدتر خواهد شد. ما چنین تجربه پرهزینه‌ای را در عراق شاهد بودیم که به جنگ داخلی و رقابت‌های قومی برای مدتی منجر شد. در واقع، جنگ کنونی در سوریه میان نیروهای حکومتی و نیروهای نظامی شامل القاعده و غیره است. گروه‌های سیاسی همچون "شورای ملی سوریه" دارند نقش و تاثیر خود را در این زمینه از دست می‌دهند. این وضعیت، نه به نفع ایران است و نه به نفع بازیگران درگیر در آن. بنابراین، صرف کردن همه انرژی برای تغییر نظام سیاسی سوریه اشتباه است. همچنین اگر فکر کنیم که این گروه‌های خشونت آمیز منافع خود را با نیروهای سیاسی سوریه تقسیم خواهند کرد، اشتباه خواهد بود. تجربه افغانستان و طالبان نشان می‌دهد که ماهیت گروه‌های خشونت طلب "انحصار قدرت" است. از این رو، امکان شکل‌گیری یک حکومت ائتلافی موفق در دوره پس از اسد با مشارکت همه گروه‌های سیاسی کم است. در واقع، آنچه من سعی دارم مطرح کنم این است که این وضعیت می‌تواند ارکان دولت‌های منطقه را مورد هدف قرار دهد که این مسأله برای معادلات منطقه‌ای قدرت بسیار خطرناک است. ایران از تغییرات مسالمت‌آمیز در مصر و تونس حمایت کرده است اما به عنوان یک دولت ملی نمی‌تواند با گروه‌های خشونت‌گرا وارد تعامل شود.

اجازه دهید که از خانم دکتر آسمبرگ بخواهیم که سخنرانی خود را آغاز کنند.

**دکتر موریل آسبرگ:** من ارزیابی‌های متفاوتی درباره برخی از موضوعاتی که شما اظهار

کردید، دارم. من درباره برخی از فرصت‌ها و چالش‌های مرتبط با بهار عربی از نگاه فردی

غیردولتی و تحقیقاتی بحث خواهم کرد. با این وجود، من در بخش هایی از سخنرانی خود توضیح خواهم داد که حکومت آلمان و اروپایی ها در واکنش به تحولات بهار عربی چه اقداماتی را انجام داده اند. کاملاً آشکار است که بهار عربی تحولی شگرف و نقطه عطفی است که نه تنها مناقشات منطقه ای را به همراه داشته است بلکه موجب تغییراتی اساسی در جوامع و نظام های سیاسی جهان عرب شده است. در پرتو این تحولات، همه کشورهای عربی متأثر شده اند، اگرچه عمق تغییر از کشوری به کشوری دیگر متفاوت بوده است. به عنوان نمونه، در برخی کشورها تغییر کامل نظام سیاسی را دیدیم. بهار عربی در برخی کشورهای دیگر منجر به تغییر رهبری شده است. علاوه بر این، در برخی کشورها، ما شاهد اصلاحات و برنامه های اجتماعی بسیار بوده ایم. به طور کلی همه رهبران جهان عرب در پی کسب مشروعیت تازه ای برای خود هستند.

کشورهای اروپایی از بهار عربی با گرمی و اشتیاق استقبال کردند. زیرا این تحول در راستای ارزش هایی است که برای اروپایی ها مهم است؛ ارزش هایی مانند آزادی بیان، عدالت اجتماعی، مشارکت و حاکمیت قانون. بهار عربی به عنوان دگرگونی سیاسی و اقتصادی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، منطقه ای که در مجاورت اروپا هم واقع شده، به نحوی که به ثباتی پایدار منجر شود، فرصت بزرگی برای اروپاییان است. چرا که عوامل خارجی سبب وقوع این تحولات نشده اند، بلکه این تغییرات برخاسته از درون خود جوامع هستند. حداقل همین مسأله مهم ترین عامل موفقیت چنین تغییری محسوب می شود. بنابراین، دیدگاه کشورهای اروپایی این است که بهار عربی به طور مستقیمی در راستای منافع آن ها است زیرا این نوع تحولات می تواند به ثبات بلند مدت کشورهای عربی، که در مجاورت قاره اروپا قرار دارند، از طریق ایجاد نظام های مشارکتی تر، عادلانه تر و کمتر سرکوب کننده منجر شود. همچنین بهار عربی فرصتی برای کشورهای اروپایی است تا روابط خود را با کشورهای منطقه و مجاور خود گسترش یا تعمیق دهند. بنابراین، کشورهای اروپایی نه تنها به طور لفظی از تحولات کشورهای عربی حمایت کرده اند، بلکه آن ها از جمله آلمان، از تحولات منطقه در چارچوب

"سیاست همسایگی اروپا" به منظور حمایت از دگرگونی شرکای خود از طریق کمک های دوجانبه، حمایت می کند.

هم اکنون، اروپایی ها نسبت به تحولات صورت گرفته در منطقه، بی تجربه نیستند. آن ها می دانند که این نوع تحولات قدرتمند، پروسه ای بی انتها است که معمولاً همراه با یک وضعیت نامشخص طولانی بی ثباتی و چالش های بسیاری است. البته، از همه مهم تر، بهار عربی معطوف به وضعیت اقتصادی و سیاسی - اجتماعی منطقه و نیاز برای برقراری ثبات در کشورهای عربی است. همچنین کشورهای اروپایی به این مسأله آگاه هستند که تأثیری که آن ها بر رویدادهای کشورهای عربی یا مسیر تحولات می توانند بگذارند، بسیار زیاد نیست. کشورهای اروپایی ادعا نمی کنند که آن ها به نحو تعیین کننده ای بر مسیر تحولات دارند تأثیر می گذارند، بلکه آن ها سعی می کنند که اقداماتی انجام دهند تا بتوانند بر تحولات در راستای ایجاد نظام های مشارکتی تر و عادلانه تر تأثیر گذارند.

در حال حاضر، همه شما می دانید که اروپا به شدت تحت تأثیر بحران مالی است و این مسأله بر سیاست خارجی اروپا تأثیر می گذارد. بحران مالی اروپا موجب تقویت گرایش هایی شده است که قبلاً در میان دولت های عضو وجود داشت؛ یعنی حمایت از منافع خود تا حمایت از منافع مشترک. این همان مسأله ای است که ما بازتاب آن را در واکنش های کشورهای اروپایی نسبت به تحولات جهان عرب می بینیم؛ به این معنا که آن ها اظهار داشته اند که از طریق سرمایه گذاری های پولی و دسترسی به بازارها می توانند از این تحولات حمایت کنند. تحولات کشورهای عربی فقط توسط برخی کشورهای اروپایی که هنوز از "توان" انجام اقدامات لازم برخوردارند، درک شده است. کشورهای دیگر مجبور شده اند تا اولویت های خود را تغییر دهند و مجدداً بر برخی سیاست هایی که قبلاً در منطقه داشتند، تمرکز کنند. با این وجود، هنوز تمایل به حمایت از تحولات منطقه وجود دارد. البته، واکنش اروپا نسبت به تغییرات در منطقه بسیار پُررنگ نبوده، و همان طور که اشاره کردم، اروپایی ها به این امر آگاه هستند. در واقع، آن ها نقشی معتدل در منطقه ایفا می کنند.

نکته دیگری که من بر آن تأکید می‌کنم و شما نیز ممکن است از آن آگاه باشید، این است که کشورهای اروپایی تحولات جهان عرب را به عنوان "بیداری اسلامی" تلقی نمی‌کنند. البته، در حال حاضر فضای سیاسی در برخی کشورهای عربی باز شده و این امر موجب شده تا نیروهای اسلام سیاسی بسیار آزادانه‌تر بتوانند در روندهای سیاسی، در مقایسه با پیش از وقوع تحولات بهار عربی، مشارکت داشته باشند. گاهی اوقات، تا حدی این نوع نگرش در رسانه‌های اروپایی وجود دارد که اسلام‌گرایان انقلاب‌های عربی را مصادره کرده‌اند و یا دارند مصادره می‌کنند. زمانی که ما به دقت به تحولات منطقه نگاه می‌کنیم، به وضوح می‌بینیم که اسلام‌گرایان در انتخابات پیروز شده‌اند. در کشورهایی که انتخابات برگزار شد، آن‌ها توانستند رأی اکثریت مردم را به دست آورند. این موضوع، بیش از همه در مصر نمود پیدا کرده است. اگرچه باید توجه کرد که وضعیت هر کشوری با کشوری دیگر متفاوت است.

ما مشاهده می‌کنیم که تحولات منطقه موجب باز شدن فضای سیاسی و مشارکت سیاسی برخی اسلام‌گرایان و از همه مهم‌تر، سلفی‌ها شده است. سلفی‌هایی که پیش از این فقط در محدودی از کشورهای عربی مانند لبنان یا کویت مشارکت سیاسی داشتند. اما هم‌اکنون، مشاهده مشارکت سیاسی آن‌ها در برخی کشورها همچون مصر کاملاً شگفت‌آور است. البته، نیروهایی همچون اخوان المسلمین ممکن است که بر نیروهای سلفی تأثیر بگذارند یا تا حدی شروع به تأثیرگذاری کرده‌اند. همچنین ما شاهد روندی از تطابق‌ها، دگرگونی‌ها، سرکوب‌های ایدئولوژیک و تناقضاتی که برخاسته از درون جنبش‌ها هستند و شکاف‌هایی را که توسط جنبش‌ها ایجاد شده‌اند، هستیم.

در واکنش به انقلاب‌های عربی، ما کاملاً یک نوع تغییر جهت را در رهیافت کشورهای اروپایی در قبال اسلام سیاسی و از همه مهم‌تر، درباره جنبش‌های وابسته به اخوان المسلمین می‌بینیم. هم‌اکنون، دولت‌های اروپایی تلاش می‌کنند تا از طریق ایجاد پل‌های ارتباطی به گفتگو با نیروهای اخوان المسلمین بپردازند. در حال حاضر، آشکار است که آن‌ها نگرش کاملاً عملگرایی‌ای درباره همکاری با حکومت‌های مشروع و نمایندگان منتخب اخوان



المسلمین دارند. اگرچه، ابهامات کشورهای اروپایی درباره ارزش‌ها باقی مانده است. سیاستمداران، مردم و رسانه‌های اروپایی درباره مسائلی مانند آزادی مذهب، حمایت از حقوق اقلیت‌ها، برابری زنان و ارزش‌های جهانی حقوق بشر نگران هستند. بنابراین، لازم است تا درباره برخی مسائل میان کشورهای اروپایی و نیروهای موجود در منطقه تبادل نظر شود. اما از همه مهم‌تر اینکه وزارت خارجه آلمان هم طرفدار این نوع همکاری مبتنی بر رهیافت عملگرایانه است و هم به یک نوع برنامه خردی پرداخته است تا از طریق آن، دو موضوع را برای مردم توضیح دهد: نخست، ضرورت همکاری با حکومت‌های منتخب و دوم، سازگاری اسلام با دموکراسی.

علاوه بر دگرگونی‌های داخلی در کشورهای عربی، بهار عربی به شدت موازنه قدرت منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار داده است و دوباره موضوع نظم منطقه‌ای را مطرح کرده است و باعث تغییر در ائتلاف‌های منطقه‌ای شده است. به عنوان نمونه می‌توان مهیا شدن شرایط برای رفع شدن اختلاف چند دهه‌ای میان ایران و مصر اشاره کرد. از همه مهم‌تر اینکه کشمکش‌های خشونت‌آمیز قدرت و جنگ‌های داخلی پیامدهایی جدی برای کل منطقه به همراه دارد. به ویژه، در لیبی و سوریه، مداخله نظامی منطقه‌ای یا بین‌المللی وجود دارد. در سوریه، ما شکلی از جنگ نیابتی را می‌بینیم. به نظر من، پیامدهای خطرناک آنچه در لیبی اتفاق افتاد، تا مدت‌ها نادیده گرفته شده بود و در حال حاضر آشکار شده است. اقداماتی که از طریق وجود انبارهای تسلیحاتی رژیم قذافی انجام شد و نیز موج عظیم پناهندگان فراری که از جنگجویان ارتش قذافی بودند، به بی‌ثباتی شدید کل منطقه ساحل منجر شده است.

البته وضعیت سوریه پیامدهای بسیار جدی‌تری برای کل منطقه به همراه داشته است. باید توجه کرد که سوریه در قلب خاورمیانه واقع شده و همه منافع منطقه‌ای و بین‌المللی به آن منتهی شده است. برخی از این پیامدها را هم اکنون ما شاهد هستیم و برخی دیگر نیز در آینده مشخص خواهند شد. به نظر من، بحران سوریه پیامدهایی چون گسترش قومیت‌گرایی و افراط‌گرایی در منطقه و همچنین تضعیف دولت‌های مجاور سوریه همچون لبنان و عراق را در

پی داشته است. البته، همه این نتایج ناشی از شمار زیاد پناهندگانی است که به کشورهای همسایه فرار کرده اند. علاوه بر این، پیامدهایی که هم اکنون ما در سوریه می بینیم، ممکن است دوباره موضوع نظم منطقه ای را مطرح کند.

نکته مهم دیگر این است که مناقشات خشونت آمیز اخیر منطقه دوباره آشکار کرده است که ما از نبود یک رژیم امنیتی منطقه ای رنج می بریم. جدای از آن، حتی هیچ نوع راهکاری برای حل، مدیریت یا کاهش اختلافات وجود ندارد. هنگامی که ما به تلاش های کشورهای اروپایی برای برقراری گفتمان اروپایی - عربی و نیز برای برقراری روابط مستقیم با دولت های منطقه نگاه می کنیم، به این نتیجه می رسیم که تاکنون آن ها در اعتمادسازی یا ایجاد انواع راهکارهایی که بتواند در چنین وضعیتی مفید واقع شوند، موفق نبوده اند.

آخرین نکته من مربوط به روند صلح خاورمیانه می شود. بهار عربی بر روند صلح خاورمیانه از لحاظ تقویت دیدگاه های سه بازیگر اصلی آن، یعنی حکومت خودگردان فلسطین، اسرائیل و غزه و در نتیجه، عدم دستیابی به یک راه حل تأثیر گذاشته است. در واقع، بهار عربی نه تنها موجب شده که روند صلح خاورمیانه به عنوان یک اولویت مطرح نشود، بلکه نسبتاً موجب تقویت دیدگاه های این سه بازیگر نیز شده است. جمله پایانی من این است که در منازعه اعراب - اسرائیل، کشورهای اروپایی نقش دارند و تا زمانی که امکان حل آن وجود وجود دارد باید نقش داشته باشند.

**دکتر حمید احمدی:** من می خواهم تا درباره سیاست های داخلی نه سیاست خارجی صحبت کنم. اگرچه سیاست های داخلی کاملاً نامرتبط با مسأله سیاست خارجی نیست. من درباره "نقش اسلام سیاسی پس از انقلاب های عربی" بحث خواهم کرد. همان طور که خانم موریل آسبرگ اظهار کرد، نگرانی کشورهای اروپایی این است که چگونه نیروهای اسلام گرا که در قدرت مشارکت کرده اند، به حقوق اقلیت ها، مسأله دموکراسی و مسائلی از این قبیل،

توجه می‌کنند. بنابراین، بحث و گفتگو درباره آینده اسلام سیاسی در خاورمیانه بسیار مهم است.

همان طور که می‌دانید، تحولات اجتماعی - سیاسی در منطقه خاورمیانه، تا حدی ناشی از تأثیر متقابل ساختار - کارگزار است. در سطح تحلیل سیستمی ساختار، "نظام بین‌الملل" است. در سطح تحلیل منطقه‌ای و داخلی نیز "دولت" به عنوان ساختار و "نیروهای اجتماعی" به عنوان کارگزار محسوب می‌شوند. در تاریخ منطقه خاورمیانه، نیروهای اجتماعی برای تغییر فضای اجتماعی - سیاسی منطقه بسیار مهم بوده‌اند. از لحاظ ایدئولوژیک، ما تقریباً چهار نوع نیروی اجتماعی یا نیروهای فعال سیاسی در خاورمیانه داشته‌ایم. این چهار نیروی اجتماعی عبارتند از: "نیروهای ملی‌گرا" شامل نیروهای ملی‌گرای عرب، ایرانی یا ترک، "مارکسیست‌ها"، "لیبرال‌ها" و "اسلام‌گرایان". از دهه ۱۹۲۰ تا دهه ۱۹۷۰، مارکسیست‌ها، لیبرال‌ها و ملی‌گراها نفوذ بسیاری در ایجاد تحولات سیاسی در منطقه داشتند. از دهه ۱۹۷۰ به ویژه از اواسط دهه ۱۹۷۰، ما شاهد ظهور اسلام سیاسی و اسلام‌گرایان به عنوان نیروهای اجتماعی اصلی بوده‌ایم. بنابراین، از آن زمان تاکنون، میان دولت به عنوان ساختار و اسلام‌گرایان به عنوان نیروهای اجتماعی (کارگزار) کشمکش وجود داشته است.

با گسترش دموکراسی‌سازی در کل جهان به ویژه در آمریکای لاتین و اروپای شرقی، خاورمیانه نیز با گسترش روند دموکراسی‌سازی مواجه شد. رژیم‌های اقتدارگرای منطقه و نیز دولت‌های غربی نسبت به قدرت رسیدن اسلام‌گراها در نتیجه روند دموکراسی‌سازی در منطقه خاورمیانه نگران بودند چرا که آن‌ها مهم‌ترین نیروهای اجتماعی در خاورمیانه بودند و از سوی افکار عمومی و جامعه حمایت می‌شدند. از این رو، رژیم‌های اقتدارگرای منطقه و دولت‌های غربی نمی‌توانستند حدس بزنند که نتیجه چه خواهد شد. دکتر آسبرگ درباره اصطلاح "مصادره" دموکراسی بحث کردند. در واقع این ترس در میان دولت‌های خاورمیانه وجود داشت. اگر نوعی روند دموکراسی‌سازی واقعی در منطقه وجود داشت، اسلام‌گرایان می‌توانستند به قدرت برسند چرا که آن‌ها در گذشته سرکوب شده بودند و از حمایت

گسترده اجتماعی در مقایسه با مارکسیست ها، ملی گراها و لیبرال ها برخوردار بودند. بنابراین، این ترس وجود داشت که آن ها می توانند دموکراسی را مصادره کنند. نتیجه این امر، حاکم شدن رژیم های اقتدارگرا در جهان عرب بود که دولت های غربی به آن ها کمک می کردند و از آن ها حمایت می کردند. این رژیم ها مانع اجرای روند دموکراسی سازی در منطقه به مدت تقریباً دو دهه شدند.

سپس، جهان عرب با تحولات عربی مواجه شد. من معتقدم که اسلام گرایان به تدریج طی دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ محافظه کار شدند. آن ها در خصوص مداخله در سیاست بسیار محتاط بودند. بنابراین، هنگامی که موج تغییرات و انقلاب های عربی آغاز شد، آن ها تا حدی متعجب شدند و در مرحله آغازین تحولات عربی مشارکت نکردند. اخوان المسلمین در مصر، جنبش النهضه در تونس و دیگر احزاب اسلام گرا در منطقه بسیار محتاط بودند و تا حدی آن ها گرایش به حمایت غیررسمی از وضع موجود و عدم رویارویی رادیکال با رژیم مبارک یا بن علی را داشتند. هنگامی که آن ها متوجه شدند که تحولات عربی یک جنبش واقعی است و بنابراین، وضعیت دارد تغییر می کند، به صحنه آمدند و با بسیج نیروهای خود در رویدادهای منطقه مشارکت کردند. پس از سقوط رژیم های سیاسی مصر و تونس، برای کارشناسان مسائل خاورمیانه آشکار بود که اگر انتخابات آزاد دموکراتیک برگزار شود، اسلام گراها، بنا به هر دلیلی، به قدرت خواهند رسید.

من قصد صحبت در این خصوص را ندارم که چرا آن ها به قدرت رسیدند. اما دلیل اصلی این بود که مردم جوامع عربی تا حدی مذهبی بوده و نسبت به اسلام گرایان و شعارها و برنامه های آن ها احساس خاصی دارند. آن ها فکر می کنند اگر اسلام گرایان همچون اخوان المسلمین به قدرت برسند، همه مشکلات در کشورهای عربی حل خواهد شد. بدین دلیل است که اسلام گرایان در جوامع عربی قدرت دارند. دیدگاه مردم خاورمیانه عربی این است که اسلام گرایان از ظرفیت های لازم برای حل بحران های کنونی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برخوردارند. هم اکنون، اسلام گرایان در کشورهای عربی خاورمیانه مانند مصر و تونس به

قدرت رسیده‌اند. من فکر می‌کنم اگر انتخابات آزاد در هر بخش از جهان عرب برگزار شود، به طور مسلم، آن‌ها با رأی مردم و به نحوی دموکراتیک به قدرت خواهند رسید. البته، دولت‌های اروپایی و آمریکا نگران آینده هستند؛ نگران از اینکه آیا اسلام‌گرایان دموکراسی را مصادره خواهند کرد یا خیر.

من معتقدم که هیچ اتفاقی نخواهد افتاد، چرا که اسلام‌گرایان در کشورهای عربی بسیار قدرتمند نیستند و از موقعیتی هژمونیک برای مصادره دموکراسی برخوردار نیستند. در انتخابات مصر و به ویژه انتخابات تونس، آن‌ها با اختلاف کمی در مقایسه با نیروهای دیگر شامل ملی‌گراها، نیروهای چپ و لیبرال به قدرت رسیدند. بنابراین، آن‌ها نمی‌توانند دموکراسی را مصادره کنند چرا که مانند ترکیه در این کشورها ارتش وجود دارد که شرایط را تحت کنترل خواهند داشت.

آن‌ها سعی می‌کنند تا در روند دموکراسی مشارکت داشته باشند. آن‌ها هر آنچه را که بتوانند، انجام می‌دهند تا از طریق روند دموکراتیک قدرت را حفظ کنند. البته، ما نمی‌دانیم که پس از چهار، پنج یا ده سال چه اتفاقی خواهد افتاد. آیا آن‌ها می‌توانند مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در جهان عرب را حل کنند یا خیر. من فکر می‌کنم که به تدریج، ما شاهد میانه‌رو شدن و اعتدال اسلام‌سیاسی در کشورهای عربی خواهیم بود. به خاطر می‌آورم که در اواخر دهه ۱۹۸۰، لئونارد بایندر در کتاب خود با عنوان "لیبرالیسم اسلامی" مطرح کرده است که در خاورمیانه سکولاریسم و دموکراسی تنها از طریق اسلام استقرار پیدا می‌کند. من فکر می‌کنم که حق با او است چرا که فقط پس از آنکه اسلام‌گرایان جوامع عربی تجربیاتی را گذراندند و به قدرت رسیدند، برقراری دموکراسی یا آزادی‌های بیشتر در جامعه در چارچوب هنجارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امکانپذیر است.

بنابراین، من فکر می‌کنم که در آینده ما شاهد تضعیف اسلام‌سیاسی در کشورهای عربی به عنوان یک نیروی سیاسی در مقایسه با دیگر نیروهای خاورمیانه خواهیم بود. البته، ما نمی‌دانیم آیا آن‌ها می‌توانند مشکلات را حل کنند؟ و آیا آن‌ها تجربه اقتصادی - سیاسی برای

حل مشکلات جوامع خود دارند؟ هنگامی که ما اسلام گراهای عربی را با اسلام گراهای ترکیه مقایسه می‌کنیم، پی می‌بریم که آن‌ها متفاوت هستند، چرا که اسلام‌گراهای ترکیه بسیار میانه‌روتر هستند و تجربیات بسیاری در اداره جامعه خود طی دو دهه اخیر داشته‌اند، اما اعضای اخوان المسلمین یا جنبش النهضه همواره در زندان یا در تبعید بودند. آن‌ها از تجربیات و مهارت بسیاری برخوردار نیستند. بنابراین، معتقدم از آنجایی که آن‌ها درصدد حفظ قدرت هستند، مجبور به مصالحه در ارتباط با ایدئولوژی و موقعیت خود در سه زمینه هستند. یکی از آن‌ها، همکاری با غرب است. از این رو، اسلام‌گرایان مجبور می‌شوند که از شعار پردازی و حتی استفاده از شعارهای ضد اسرائیلی دور شوند. بنابراین، موقعیت آن‌ها تا حدی تضعیف خواهد شد و ما خواهیم دید که در آینده، این اسلام‌گراها همان اسلام‌گراهای گذشته نخواهند بود.

نکته پایانی من این است که هنگامی که درباره نیروهای اسلام‌گرا در خاورمیانه صحبت می‌کنیم، باید توجه کنیم که اسلام‌گراهای سنی و اسلام‌گراهای شیعی وجود دارند. موضوع جالب درباره اسلام‌گراهای شیعی و سنی این است که طی دهه ۱۹۸۰، اسلام‌گراهای شیعی نیروهای رادیکال در منطقه خاورمیانه بودند. آن‌ها گرایش‌های انقلابی و تا حدی خشونت‌آمیز در قبال رژیم‌های اقتدارگرا داشتند، در حالی که اسلام‌گراهای سنی میانه‌روتر بودند. از اواسط دهه ۱۹۹۰ به بعد، یک نوع تغییر جهت دیده می‌شود. شیعیان میانه‌روتر شده‌اند و سنی‌ها رادیکال‌تر. نمود آن‌ها را می‌توان در قالب گروه‌های القاعده، سلفی و دیگر نیروها مشاهده کرد. در اینجا، نگرانی ما مربوط به آینده منطقه خاورمیانه است و کشورهای غربی نیز باید این نگرانی داشته باشند. ما باید مراقب باشیم که اختلافات شیعی - سنی دیگری نداشته باشیم چرا که اغلب نیروهای اسلام‌گرای سنی، چه رادیکال‌ها و چه میانه‌روها، دیدگاه‌های منفی درباره مذهب شیعه دارند. آن‌ها معتقد نیستند که شیعیان مسلمان هستند.

در نهایت اینکه کشورهای غربی استانداردهای دوگانه در قبال تحولات عربی داشته‌اند. در کشورهایی مانند عربستان سعودی و بحرین که شیعیان نیروهای اصلی معترض هستند،

اعتراضات کاملاً نادیده گرفته شده‌اند. علت اصلی این مساله ناشی از وجود باور "شیعه هراسی" در خاورمیانه در چارچوب "هلال شیعی" است. در واقع، آن‌ها تحولات بحرین و عربستان سعودی را نادیده گرفته‌اند. در حال حاضر، نگرانی اصلی این است که با تغییر شرایط سوریه و دیگر تحولات جهان عرب، کشمکش مذهبی دیگری میان شیعیان و سنی‌ها اتفاق افتد. به نظر من، هنگامی که ایالات متحده و اتحادیه اروپا بر حقوق بشر تأکید می‌کنند، آن‌ها باید توجه کنند که ثبات و روند دموکراسی سازی در منطقه خاورمیانه به طور کامل محقق نخواهد شد مگر اینکه شیعیان بحرین، عربستان سعودی و دیگر بخش‌های منطقه خاورمیانه نیز از حقوق خود برخوردار باشند. همچنین ما باید توجه کنیم که آن‌ها نسبت به جنبش‌های سلفی میانه روتر هستند.

**دکتر کیهان برزگر:** با سپاس از دکتر احمدی که نکات خیلی خوبی درباره موقعیت نیروهای اسلام‌گرا در سیاست داخلی جوامع عربی اشاره کردند. اجازه دهید که از نظرات دکتر ولکر پرتیس کارشناس سیاست منطقه‌ای به ویژه مسائل سوریه و ترکیه در خصوص نکات و سخنرانی‌هایی که تاکنون مطرح شده، استفاده کنیم.

**دکتر ولکر پرتیس:** فرصت خوبی است که می‌توانیم درباره شیوه‌های تحلیل مسائل با یکدیگر گفتگو کنیم و همچنین تلاش می‌کنیم تا با توجه به وجود تفاوت‌ها در رویکردهایمان به دانش و شناخت برسیم. برخی احتمالاً این تلاش را معرفت‌شناسی می‌نامند. راه‌های تولید دانش و کسب شناخت در آلمان اساساً مبتنی بر این است که ما "نمی‌دانیم، چه چیزی درست و چه چیزی غلط است". زیرا در بسیاری از مناقشات جهانی اغلب دو طرف منازعه اشتباه می‌کنند و به ندرت هر دو طرف مناقشه بر حق هستند. البته باید تلاش کنیم تا بتوانیم به دیدگاهی مشترک برای کم کردن شکاف‌های دانش خود، گسترش دیدگاه‌ها و سناریوهای خود به منظور خلاقانه اندیشیدن درباره آنچه ممکن است اتفاق افتد، برسیم. بنابراین، به من اجازه

دهید که دیدگاه های خود را درباره آنچه از شما سه سخنران شنیده ام، مطرح کنم. چه چیزی ما می دانیم و چگونه ما می توانیم به شناخت و دانش دست پیدا کنیم؟

دکتر موریل آسبرگ اظهار داشت که هیچ کشوری در خاورمیانه، از تحولات کنونی خاورمیانه بی تأثیر نمانده است؛ تحولاتی که برخی از ما آن را بهار عربی می نامیم و برخی دیگر بیداری اسلامی. من فکر می کنم که حق با او است. اگرچه باید بپذیریم که ما نمی دانیم چگونه این تغییرات همه این کشورها را فرا گرفته است. در حال حاضر، ما می توانیم از خود سؤالاتی تحلیلی بکنیم. یکی از پرسش های بسیار ساده این است که آیا واقعاً ما می توانیم این انتظار را داشته باشیم که عربستان سعودی، به عنوان مثال، در بیست سال آینده، همانی باشد که حالا است؟ من، خود، نمی توانم چنین انتظاری را داشته باشم. اما البته، من نمی دانم که چه تغییری اتفاق خواهد افتاد. شاید، رهبر خردمندانه ای اصلاحاتی را انجام بدهد و یک قرارداد معاهده اجتماعی جدید با مردم خود منعقد کند یا شورش های خشونت آمیزی به راه افتد. با این حال، من فکر می کنم که مطرح کردن این پرسش تحلیلی، خوب است: "آیا ما می توانیم تصور کنیم که یک کشور همان ساختار سیاسی را که امروز از آن برخوردار است، در بیست سال آینده خواهد داشت؟"

در حال حاضر، به طور قطع بحث درباره عربستان سعودی و بحرین آسان تر است. به نظر من، در خصوص عربستان سعودی، بحرین، سوریه و کشورهای دیگر، واقعاً مسأله قرارداد اجتماعی وجود دارد. بسیار جالب است که در برخی کشورهای عربی، مفهوم قرارداد اجتماعی در عمل به کار برده شده است؛ مفهومی که بسیار فلسفی است یا مربوط به علم سیاست است. در بحرین، میان "پادشاه" و "مردم/ پارلمان" حالتی مانند وجود یک میثاق وجود داشت. هم اکنون، گروه های مخالف ادعا می کنند که به نظر من، صحیح هم است، که پادشاه قرارداد اجتماعی را زیر پا گذاشته است و احتمالاً این امر دلیل اعتراضات است. همچنین، من کاملاً با نظر آقای احمدی موافقم که اگر دولت بحرین نتواند حقوق برابر برای همه افراد تامین کند، آن ها تا مدت ها با مشکل مواجه خواهند بود و بحرین با ثبات نخواهد ماند.



یکی از نکات بسیار مهم که دغدغه من نیز است، "عامل جمعیت" است. آیا ما واقعاً به نسل‌هایی که معمولاً محرک این تحولات بوده‌اند، توجه می‌کنیم؟ اساساً کسانی که در مصر و تونس انقلاب‌ها را به راه انداختند، از لحاظ سنی ۲۵-۲۰ ساله بودند؛ نسلی در منطقه که از هیچ فرصتی در منطقه برخوردار نبوده‌اند. البته نکته جالب این است که افرادی که انقلاب‌ها را به راه انداختند و توانستند رژیم‌ها را براندازند، واقعاً تاکنون برندگان انقلاب‌ها نبوده‌اند. شرایط اجتماعی - اقتصادی آن‌ها بهتر نشده است. آن‌ها توانستند موجب برگزاری نخستین انتخابات آزادانه در مصر و تونس شوند. اما حالا به پارلمان‌ها نگاه کنید؛ پارلمان‌ها به طور عمده متشکل از افرادی هستند که از سنین بالاتری برخوردارند. بنابراین، ما باید انتظار یک رویداد را که فراتر از یک اظهار نظر است، داشته باشیم و من می‌دانم که آن چه اتفاقی است. آن اتفاق این خواهد بود که این نسل رژیم‌های منطقه را در آینده، زیر سؤال خواهد برد؛ صرف نظر از اینکه آن‌ها منتخب، شبه‌منتخب یا غیرمنتخب باشند.

اکنون، به من اجازه بدهید تا نظر خود را درباره اسلام سیاسی به اختصار بیان کنم. به طور عمده، پرسش اصلی برای من، آن طور که توسط تحلیلگران مطرح می‌شود، این نیست که اسلام سیاسی در مصر یا تونس چه می‌کند؟ بلکه، پرسش جالب برای من این است که دموکراسی برای اسلام سیاسی چه می‌کند؟ برای من بسیار جالب است که برای اولین بار، اخوان المسلمین در مصر و حزب النهضة در تونس باید تحت شرایط دموکراسی به فعالیت بپردازند و این مسأله کاملاً یک چالش جدید است. تا زمانی که آن‌ها به عنوان گروه‌های مخالف محسوب می‌شدند، به سادگی می‌گفتند که "اسلام، تنها راه حل است". آن‌ها مجبور نبودند تا دستورالعملی را ارائه بدهند و یا مجبور به این نبودند که راه حل‌های خود را مطرح کنند. آن‌ها فقط می‌گفتند که "حکومت اقدامات اشتباهی را دارد انجام می‌دهد و باید تغییرات را ایجاد کرد". اما در حال حاضر، کافی نیست که آن‌ها فقط بگویند که "اسلام تنها راه حل است". آن‌ها مجبور هستند تا راه حل‌های خود در ارتباط با مشکلات بدهی، مالی، اجتماعی و غیره را مطرح کنند. بنابراین، همزمان با باز شدن نظام سیاسی در مصر، تونس و

دیگر کشورهای عربی، اسلام سیاسی نیز بسیار تکررگراتر می‌شود. در این ارتباط، شکاف‌هایی با عنوان راست و چپ در اخوان المسلمین دیده می‌شوند که با یکدیگر رقابت می‌کنند. در اینجا، موضوع دیگری نیز مطرح است. نوعی رقابت منطقه‌ای جدید میان الگوهای گوناگون اسلام سنی عرب دیده می‌شود. به نظر من، الگوی شیعی هرگز یک چالش واقعی برای رژیم‌های عربی منطقه خاورمیانه نبوده است چرا که اعراب آن را به عنوان یک الگوی متعلق به ایرانی‌ها تلقی می‌کنند. اما یک حکومت منتخب برخاسته از جنبش اخوان المسلمین در مصر می‌تواند چالشی واقعی برای الگوی وهابی یا همان الگوی سعودی اسلام سیاسی باشد. چرا که هم اکنون یک زن جوان در عربستان سعودی می‌تواند بگوید که "البته که من یک مسلمان خوب هستم، اما دوست دارم مانند یک زن جوان مصری زندگی کنم. من دوست دارم که با ماشینم به ستاد انتخاباتی رانندگی کنم؛ جایی که می‌توانم در آنجا به حزب مورد علاقه خود برای کسب کرسی کمک کنم. در مصر، در عین حال که زنان به عنوان مسلمانان خوبی تلقی می‌شوند، این کارها را می‌توانند انجام دهند اما در عربستان، من چنین کارهایی را نمی‌توانم انجام بدهم". بنابراین، در اینجا نوعی رقابت ژئوپلیتیک جدید میان الگوی وهابی و الگوی اخوانی وجود دارد.

ژئوپلیتیک، عامل مهم دیگری است که پس از وقوع انقلاب‌های عربی مطرح شده است. به نظر من، برای کشورهای اروپایی هیچ تردیدی وجود ندارد که چهار بازیگر اصلی منطقه‌ای یعنی ایران، مصر، عربستان سعودی و ترکیه مجبور به ایفای نقش در منطقه خواهند بود. برخی تفاوت‌ها میان نوع نگرش اروپا و آمریکا در خصوص نقش ایران وجود دارد. از دیدگاه من، کاملاً آشکار است که ایران باید ایفای نقش کند. اگر ما در منطقه خاورمیانه به دنبال راه حل‌ها هستیم، گزینه ایران باید روی میز باشد. در حال حاضر، ما با ایران درباره بسیاری از موضوعات اختلاف نظر داریم. همچنین ما اختلاف نظرهایی با ایران در نحوه پرداختن و توجه به مسائل منطقه‌ای داریم و خواهیم داشت. شما، دکتر بزرگر، اظهار کردید که ایران یک دولت - ملت است. بنابراین، ایران نمی‌تواند با گروه‌های خشونت‌آمیز و

غیردولتی تعامل داشته باشد، بلکه توجه ایران معطوف به دولت‌ها است. من فکر می‌کنم که حق با شماست. اما معنای داشتن روابط ایران با حزب الله چیست؟ روابط ایران، علاوه بر دولت لبنان، گاهی اوقات با یک گروه خشونت‌آمیز مسلح نیز است. شما ممکن است که دلایلی سیاسی برای این اقدام داشته باشید. این مسأله دقیقاً آنچه نیست که ما فکر می‌کنیم که یک دولت - ملت در ارتباط با سایر دولت - ملت‌ها باید انجام بدهد. آنچه ایران در اینجا دارد انجام می‌دهد، کاملاً غیرمعمول است. اما شاید این یکی از مشکلات ژئوپلیتیک منطقه است که دولت‌ها نه تنها با دیگر دولت‌ها رابطه دارند، بلکه گاهی اوقات آن‌ها سعی می‌کنند تا حکومت‌های دیگر را از طریق برقراری ارتباط با جنبش‌های خشونت‌آمیز در حاشیه قرار دهند.

دکتر آسبرگ و شما درباره چالش‌های ژئوپلیتیکی منطقه نکات بسیار زیادی را مطرح کردید. من نیز بر نکته دکتر آسبرگ درباره فقدان ترتیبات امنیتی منطقه‌ای تأکید می‌کنم. البته، این مسأله‌ای قدیمی است. علاوه بر این نکته، در حال حاضر رهبران جدید زیادی وجود دارند که اعتماد کمتری در میان آن‌ها در مقایسه با اعتمادی که در میان رهبران سابق وجود داشت، وجود دارد. پیش از بهار عربی، گروهی از رهبران از جمله مبارک‌ها و پادشاهانی وجود داشت که یکدیگر را دوست نداشتند، اما روابط مشخصی با یکدیگر داشتند یا یکدیگر را می‌شناختند. اما در حال حاضر، افراد جدید بسیاری به عنوان رهبر وجود دارند که یکدیگر را نمی‌شناسند و هیچ تجربه‌ای در حوزه روابط بین‌الملل ندارند. به نظر من، دکتر احمدی به درستی گفتند که آن‌ها مجبور هستند تا در منطقه‌ای که پر از مسائل مناقشه‌آمیز است، با یکدیگر روابط داشته باشند و کار کنند، در حالی که آن‌ها تجربه‌ای در حوزه سیاست خارجی ندارند. گاهی اوقات، یک جرعه می‌تواند برای انفجار کل منطقه کافی باشد.

بنابراین، به دلیل رهبران فاقد تجربه و نبود رژیم یا سازوکارهای امنیتی که موجب هموار شدن و پیش رفتن مسائل منطقه‌ای بشود، وضعیت بسیار خطرناکی بر منطقه حاکم است. علاوه بر این، مسأله دیگر، خطر اخیر تشدید یافته قومیت‌گرایی است که دکتر آسبرگ

نیز به آن اشاره کرد. به نظر من، بسیاری از رهبران منطقه با قومیت‌گرایی به نوعی دارند بازی می‌کنند. آن‌ها دارند تلاش می‌کنند که مناقشات ژئوپلیتیک را در چارچوب شیعه‌گرایی و سنی‌گرایی یا محور شیعی، خیزش سنی و بیداری سنی تعریف کنند. این مسأله‌ای بسیار خطرناک است. در ارتباط با اظهار نظر دکتر احمدی، من فکر می‌کنم که ما نمی‌توانیم درباره ماهیت صلح‌آمیزتر، میانه‌روتر یا رادیکال‌تر جنبش‌های شیعی یا سنی اظهار نظر کنیم. به طور عمده این مسأله بستگی به شرایط هر کشوری دارد.

اجازه بدهید که من صحبت‌های خود را با طرح یک سؤال که بسیار کم درباره آن می‌دانم، تمام کنم. سؤال اصلی من این است که "آیا ما واقعاً برای مسائل پیش‌بینی نشده و دور از انتظار آماده هستیم؟ شاید، این سؤالی نامعقول به نظر برسد چرا که هیچ‌کس برای موضوعات پیش‌بینی نشده آماده نیست در غیر این صورت، آن "دور از انتظار" تلقی نمی‌شد. با این وجود، من فکر می‌کنم که ما به عنوان پژوهشگر مجبور هستیم که این نوع سؤالات را از خودمان بپرسیم. آیا ما این آمادگی را داریم که رویدادهای برنامه‌ریزی نشده و دور از انتظار را بپذیریم؟ چرا که سیاستگذاران یا انتظار وقوع آن‌ها را ندارند یا تمایلی به رخ دادن آن‌ها ندارند. من فکر می‌کنم که معمولاً ما این آمادگی را نداریم. به من اجازه بدهید که سه پرسش از شما درباره آنچه می‌تواند در آینده اتفاق افتد، بپرسم. من نمی‌گویم که این مسائل به طور قطع اتفاق خواهد افتاد اما آن‌ها غیر قابل پیش‌بینی و دور از انتظار نیستند و ما مجبور هستیم که به آن‌ها توجه کنیم.

من با سؤالی شروع می‌کنم که این اتفاق بسیار زود می‌تواند بیفتد. آیا ما کشورهای اروپایی، ایران و بقیه برای تغییر رهیافت بین‌المللی به ویژه تغییر رهیافت غربی - آمریکایی نسبت به سوریه آماده هستیم؟ تاکنون، آمریکایی‌ها خواهان این نبودند که در سوریه اقدام به مداخله نظامی کنند. آن‌ها بسیار تمایل دارند که مسأله سوریه توسط خود آن‌ها حل بشود. فقط در صورتی مداخله نظامی ممکن است اتفاق نیفتد که گروه‌های مخالف تا حدی با حکومت بتوانند گفتگو کنند، همان‌طور که اساساً ایران آن را پیشنهاد داده است. این امر می‌

تواند خیلی عالی باشد. تاکنون هزاران نفر در سوریه به دلیل کشتارها کشته شده اند. اگر چنین وضعیتی ادامه پیدا نکند و حتی تشدید بشود، قابل تصور است که افکار عمومی در آمریکا مطرح کنند که "ما مجبور هستیم که رژیم سوریه را تغییر بدهیم". بنابراین، آیا ما آماده برای تغییر سیاست آمریکا، احتمالاً انگلیس و برخی دیگر که ناگهان به این نتیجه برسند، هستیم؟ این نتیجه بدین صورت است. "ما مجبور هستیم که از لحاظ نظامی، از شورش‌ها حمایت بکنیم. ما مجبور هستیم که اقدامات بیشتری را در سوریه انجام بدهیم".

پرسش دوم این است که آیا برای تغییر دیگری در سیاست آمریکا، یعنی تغییر سیاست آمریکا در قبال ایران آماده هستیم؟ آیا ما برای "معامله بزرگ" میان آمریکا و ایران آماده هستیم؟ آیا ما برای روزی که رئیس جمهور منتخب جدید آمریکا چنین جمله‌ای را اظهار کند، آماده هستیم؟ جمله‌ای با این مضمون که "من قول داده‌ام که نفوذ ایران را دیگر مهار نکنم. من جنگی دیگر را در خاورمیانه نمی‌خواهم". بنابراین، آسان‌ترین راه، چانه زنی و توافق با ایران است و چرا ما نباید حتی تا پیش از انتخابات بعدی ریاست جمهوری ایران این اقدام را انجام ندهیم؟ آیا نهادهای سیاسی و جوامع، آماده برای این مساله هستند؟ آیا ما برای چنین تغییراتی آماده هستیم؟

سؤال سوم نیز مربوط به سیاست آمریکا است. من در جایی مطلبی را درباره "تخمین مسائل امنیتی آمریکا برای ۱۵ سال آینده" یا به اصطلاح "ارزیابی مسائل امنیت ملی آمریکا تا سال ۲۰۳۰" خوانده‌ام. شما از اینکه می‌بینید که ارزیابی حکومت آمریکا درباره پادشاهی‌های خلیج فارس، انتقادی یا به نحوی منفی است، تعجب می‌کنید. در این مطلب مطرح شده بود که ما هیچ نوع معاهده‌ای برای اقدام نداریم و شاید ما در آینده نیازی به پادشاهی‌های خلیج فارس نداشته باشیم چرا که ما خود، نفت و گاز داریم. بنابراین، "در این منطقه و در اروپا، آیا ما آماده هستیم که آمریکا احتمالاً طی ۱۵-۱۰ سال آینده به آسانی از منافع خود در منطقه خلیج فارس دست بکشد؟ آیا ما این آمادگی را داریم که کشتی‌های آمریکایی که همواره شما نسبت به حضور آن‌ها انتقاد دارید، از منطقه خلیج فارس عقب‌نشینی کنند؟ و آیا با توجه به وجود

کشمکش های منطقه‌ای، ما آماده وضعیتی هستیم که این منطقه به خود ما واگذار شود؟ آیا چنین وضعیتی برای منطقه بهتر است یا پس از حاکم شدن چنین شرایطی، همه آرزو می کنند که آمریکا به منطقه بازگردد، با وجود اینکه این کشور را دوست ندارند؟

**دکتر کیهان برزگر:** با سپاس از دکتر پرتیس برای نکات بسیار ارزشمندی که مطرح کردند. نشست را با طرح دیدگاه ها و سؤالات حضار ادامه می دهیم.

**سؤال و نکته:** سؤال من درباره تحریم‌های تحمیل شده اتحادیه اروپا علیه ایران است؛ تحریم هایی که نوعی اقدام جنگی و تنبیه تهدید کننده ای محسوب می شوند. اخیراً اتحادیه اروپا پخش برنامه‌های ماهواره‌ای ایران را از طریق ماهواره‌های اروپایی ممنوع کرده است که این در واقع، نمونه‌ای از نقض آزادی بیان است. از یک سو، اتحادیه اروپا اصرار بر التزام کشورهای جهان به پایبندی به قوانین حقوق بین‌الملل، حقوق بشر و حقوق بشردوستانه دارد، اما از سوی دیگر اتحادیه اروپا "سیاست برخورد های دوگانه" را دنبال می کند. چرا کشورهای اروپایی مفاهیم دموکراسی و آزادی بیان را درست به کار نمی‌برند؟ چرا اروپا سیاست متناقض درباره آزادی بیان دارد؟

همچنین من می خواهم که دو دیدگاه خود را مطرح کنم. دکتر پرتیس، شما، درباره سازگاری دموکراسی با اسلام سیاسی صحبت کردید. اما من فکر می کنم که اسلام سیاسی یک پارادایم و ایدئولوژی است، درحالی که دموکراسی یک اصطلاح و نیز راهی برای دستیابی به یک ایدئولوژی است. همچنین، شما درباره ایران به عنوان یک دولت - ملت و رابطه آن با حزب الله بحث کردید و اینکه حمایت از گروه های شورشی برای یک دولت - ملت امری معمول نیست. اما ما می بینیم که ترکیه و نیز غرب از گروه های شورشی سوریه حمایت می کنند.

**سؤال:** سؤال من درباره راهبرد اتحادیه اروپا در قبال تحولات جهان عرب است. در این ارتباط، به نظر می رسد که راهبرد اتحادیه اروپا در کشورهای عربی، متفاوت بوده است. اتحادیه اروپا در لیبی بسیار فعال بود، اما به نظر می رسد که در سوریه کمتر فعال بوده است. چنین گفته شد که مداخله اتحادیه اروپا در لیبی مربوط به مسأله حقوق بشر بود. آیا مسأله حقوق بشر برای این دو کشور متفاوت است؟ چه عاملی مسأله سوریه را متفاوت می کند؟ آیا مداخله اتحادیه اروپا در لیبی در واقع، به دلیل مسأله انرژی نبود؟

**سؤال:** من دو سؤال دارم. سؤال اول من مربوط به بحث دکتر موریل آسبرگ است. من فکر می کنم که دیدگاه شما این بود که اتحادیه اروپا قصد تأثیرگذاری بیشتر بر منطقه در آینده را دارد و نیز تمایل دارد که به پویایی های اجتماعی - اقتصادی منطقه توجه بیشتری نشان دهد. اما نکته مهم این است که هم اکنون کشورهای اروپایی با دو نوع چالش اجتماعی و اقتصادی مواجه هستند. در حوزه اجتماعی، برخی احزاب مردمی، دولت های اروپایی را از داشتن روابط کاملاً گسترده با مناطق همسایه خود مانند منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا باز می دارند. همچنین در حوزه اقتصادی، اتحادیه اروپا، خود با چالش هایی مانند بحران بدهی، بیکاری و غیره مواجه است. از این رو، اتحادیه اروپا حضور خود را در منطقه خاورمیانه محدود کرده است. به بیان دیگر، اتحادیه اروپا قصد دارد که در منطقه خاورمیانه فعالیت داشته باشد اما خود با مشکلات مهمی مواجه شده است. به نظر شما، اتحادیه اروپا چگونه با این چالش می تواند برخورد کند؟

**سؤال دوم** من به نوعی مربوط به دوگانگی منافع هنجاری و واقع گرایانه اتحادیه اروپا است که برخی از حضار نیز به آن اشاره کردند. در این ارتباط، من می خواهم که سؤال خود را در چارچوب معامله های تسلیحاتی دولت های اروپایی با دولت های محافظه کار عربی منطقه خلیج فارس مطرح کنم. آن ها هم تسلیحات متعارف و هم تجهیزات آزمایش نشده خود

را نیز به آن‌ها می‌فروشند. یقیناً از این تجهیزات برای سرکوب جنبش‌هایی که به دنبال دموکراسی هستند، استفاده می‌شود. شما چگونه این موضوع را توضیح می‌دهید؟

**دکتر کیهان برزگر:** از نکات و سؤالات مطرح شده تشکر می‌کنم. اجازه دهید که سخنرانان به نخستین دور از سؤالات و نکات مطرح شده پاسخ دهند.

**دکتر موریل آسبرگ:** من پاسخ خود را با یک اظهار نظر کلی شروع می‌کنم. به طور کلی، مردم اظهار می‌کنند که سیاست‌های دولت‌های اروپایی "مبتنی بر ارزش" است. من فکر می‌کنم که این اظهار نظر صحیح است. البته، این مسأله نیز صحیح است که دولت‌های اروپایی به دنبال تأمین منافع خود هستند و همه دولت‌های عضو اتحادیه اروپا هم منافع یکسانی ندارند. از این رو، گاهی اوقات، این دو مسأله در تناقض با یکدیگر قرار می‌گیرند. گاهی اوقات، دولت‌های اروپایی تمایل به حمایت از ارزش‌ها دارند، اما این ارزش‌ها در تناقض با منافع دیگری که آن‌ها در برخی مناطق دارند، قرار می‌گیرند. در واقع، اینجا جایی است که ما تناقض در سیاست‌ها را می‌بینیم یا همان‌که شما آن را برخوردهای دوگانه می‌نامید. من فکر می‌کنم که این مسأله پدیده‌ای بسیار معمول است؛ نه تنها برای اروپایی‌ها بلکه برای همه دولت‌ها. شما از سیاستی در یک کشور حمایت می‌کنید در حالی که شما از همان سیاست در کشوری دیگر حمایت نمی‌کنید.

در خصوص سؤال درباره اینکه چرا اتحادیه اروپا در لیبی فعال بود و چرا در سوریه فعال نیست؟ باید اظهار کنم که اتحادیه اروپا در لیبی و سوریه فعال است. اتحادیه اروپا به شدت برای دستیابی به راه حل سیاسی و مخالفت با مداخله نظامی در هر دو کشور استدلال کرده است. در خصوص بحران سوریه، ما برای دستیابی به یک راه حل سیاسی داریم تلاش می‌کنیم که موضع ایران نیز بر این اساس است. البته، نوع ارزیابی‌ها از تحولات سوریه متفاوت است و این امر دستیابی به یک راه حل سیاسی را مشکل می‌کند.



همچنین شما مشکلاتی که کشورهای اروپایی با آن‌ها مواجه هستند و در عین حال، تمایل به حمایت از تحولات جهان عرب را دارند، به خوبی توضیح دادید. من فکر می‌کنم کشورهای اروپایی به خوبی آگاه هستند که حمایت از بازسازی و ثبات منطقه و نیز داشتن نقشی اجتماعی - اقتصادی ضروری است. با وجود این، منابع در اروپا نامحدود نیست. به نظر من چیزی که لازم است پول نیست. به نظر من، مهیا شدن شرایط تجارت، شرایط را برای تحرک و مبادلات بیشتر میان این دو منطقه یعنی اروپا و خاورمیانه مهیا می‌کند.

**دکتر ولکر پرتیس:** در خصوص نکته‌ای که در ارتباط با نظر من در مورد روابط ایران با گروه‌های خشونت‌آمیز مطرح شد، باید بگویم که نظر من درباره روابط ایران به عنوان یک دولت - ملت با گروه‌های خشونت‌آمیز بود. البته، من فقط نظر خود را به نوعی در پاسخ به نقطه نظر دکتر برزگر مطرح کردم. در واقع، سؤال من این است که "اگرچه، حزب الله حزبی است که در پارلمان کرسی‌هایی دارد، اما چگونه شما به عنوان یک دولت - ملت ارتباط عمیقی با حزب الله که یقیناً یک گروه غیردولتی است، دارید". حزب الله در حکومت لبنان مشارکت می‌کند و از خشونت نیز استفاده می‌کند. از این زو، این امر به معنای همکاری میان یک دولت و یک گروه غیردولتی خشونت‌آمیز است. در نتیجه، من فکر می‌کنم که این چارچوبی است که هنوز صحیح است، گرچه شما با آن مخالف هستید.

سؤال مهم دیگر درباره ممنوعیت پخش برنامه‌های ماهواره‌ای ایران از طریق ماهواره‌های اروپایی بود. اگر من مسئول این نوع امور بودم، احتمالاً چنین تصمیمی را نمی‌گرفتم. در واقع، این اقدامی بسیار تبلیغاتی است که من آن را انجام نمی‌دادم.

**دکتر کیهان برزگر:** اجازه دهید که من دیدگاهم را درباره گروه‌های خشونت‌آمیز مطرح کنم. منظور من، گروه‌های غیردولتی نیست. من درباره گروه‌های نظامی خشونت‌آمیز مانند طالبان صحبت کردم که بسیار ایدئولوژیک هستند و گرایش به انحصار قدرت دارند. در این چارچوب، موضوع حزب الله که یک جنبش مقاومتی در منطقه است و در چارچوب دولت

لبنان، علیه دشمن خارجی می‌جنگد، یک موضوعی متفاوت است. در ضمن، حزب الله بخشی از تغییر سیاسی در لبنان است چرا که نمایندگان در پارلمان لبنان دارد و نماینده جمعیت زیادی از شیعیان آن کشور است.

**سؤال:** من دو سؤال درباره ترکیه دارم. از سال ۲۰۰۲، ما می‌بینیم که واقعاً سیاست خارجی ترکیه بسیار فعال شده و نوعی تغییر جهت نیز در آن وجود داشته است. از این رو، نظر شما، به عنوان یک هیأت اروپایی درباره تغییر جهت سیاست خارجی ترکیه چیست؟ آیا شما دلیل این مسأله را اروپایی شدن سیاست خارجی ترکیه یا نوع نگرش حزب عدالت و توسعه می‌دانید؟ سؤال دوم من این است که از نظر شما، تحولات عربی و سیاست های ترکیه در قبال این تحولات و در ارتباط با جمعیت کرد چه تأثیری بر چشم انداز جدید اتحادیه اروپا برای راه یافتن ترکیه به اتحادیه اروپا دارد؟

**سؤال:** من سؤالی از دکتر ولکر پرتیس دارم. چگونه شما ترکیه را به عنوان یک مدل دموکراسی می‌بینید؟ اگر ترکیه یک الگوی دموکراتیک برای جهان عرب است، چگونه شما سیاست منطقه‌ای آن را توجیه می‌کنید؟

**نکته و سؤال:** دکتر برزگر اشاره کرد که میان سیاست های ایران و سیاست های اروپا در قبال انقلاب های عربی تفاوت هایی وجود دارد. اما من فکر می‌کنم که میان این دو بازیگر مهم در منطقه خاورمیانه، شباهت هایی نیز وجود دارد. سؤال من درباره برخی ابعاد سیاست های کشورهای اروپایی در قبال تحولات عربی است. ما شاهد نوعی تبعیض نسبت به حمایت از تحولات عربی هستیم. به عنوان مثال، کشورهای اروپایی از گروه های مخالف در سوریه حمایت می‌کنند، اما چنین حمایتی نسبت به اعتراضات بحرینی دیده نمی‌شود. چرا این دوگانگی در سیاست اتحادیه اروپا دیده می‌شود؟

**دکتر موریل آسبرگ:** در ارتباط با سؤال اول درباره ترکیه، بهار عربی و عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا، به نظر من "تغییر جهت" در سیاست خارجی ترکیه تا حدی ناشی از مفهوم

جدیدی است که حزب عدالت و توسعه و به ویژه وزیر امور خارجه ترکیه آن را مطرح کرده اند. همچنین پاسخ رد اتحادیه اروپا برای عضویت ترکیه در آن، این کشور را برای اتخاذ چنین سیاستی تا حدی ترغیب کرد.

سؤال دوم درباره فعالیت‌های ترکیه در ارتباط با بهار عربی و تأثیر آن بر عضویت اتحادیه اروپا بود. من فکر می‌کنم که عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا ارتباط بسیار کمی با اقدامات کنونی ترکیه در قبال تحولات منطقه دارد؛ اقداماتی مانند حمایت ترکیه از برخی کشورها و جنبش‌ها. در مقابل، پذیرش عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا به دو موضوع ارتباط دارد: نخست، مذاکرات درباره موضوعات اساسی که لازم است این موضوعات میان ترکیه و اتحادیه اروپا از طریق گفتگوها مشخص شوند؛ دوم، و شاید، مهم‌تر از آن، پذیرش عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا مرتبط با برخی تحولات درونی در اتحادیه اروپا است و همچنین این مساله که آیا دولت‌های عضو موافق با پذیرفته شدن ترکیه به عنوان عضوی از اتحادیه اروپا هستند یا خیر. دوباره من تأکید می‌کنم که پذیرش عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا تا حد بسیاری بستگی به طرز عملکرد ترکیه در ارتباط با تحولات بهار عربی ندارد. شاید، یک استثناء بر این مساله وجود داشته باشد و آن این است که برای کشورهای اروپایی، ترکیه اغلب به عنوان پلی برای دسترسی به جهان عرب تلقی می‌شود. البته، در این خصوص، حکومت‌های اروپایی از اقدامات ترکیه در قبال تحولات عربی بسیار قدردانی می‌کنند، اما تردیدهایی نیز درباره عدم شفافیت "کامل" برخی اقدامات ترکیه و عدم همکاری "کامل" با اروپایی‌ها درباره برخی موضوعات وجود دارد. به طور کلی، من فکر می‌کنم که کشورهای اروپایی و ترکیه به سوی همکاری‌های نزدیک‌تر با یکدیگر در خصوص تحولات خاورمیانه عربی گام برمی‌دارند. به عنوان مثال، برای هر دو این پرسش مطرح است که چگونه می‌توانند به طور مستقیم توجه خود را معطوف به تحولات منطقه کنند و همچنین چگونه کشورهای اروپایی می‌توانند به ترکیه در ارتباط با فعالیت‌ها و اقدامات آن در قبال تحولات منطقه کمک کنند.

**دکتر ولکر پرتیس:** سؤالی مطرح شد درباره اینکه آیا ترکیه دارای نظامی دموکراتیک است یا خیر؟ پاسخ من این است که بله، ترکیه قطعاً دموکراتیک است؛ صرفنظر از اینکه چه کسی یا چه گروهی برنده انتخابات آن باشد. هم اکنون، یک حزب اسلامی در آن جا حاکم است. حزب عدالت و توسعه در انتخابات پیروز شد، اما به طور دموکراتیکی پیروز انتخابات شد. آن ها به عنوان حزب دموکراتیکی که درون آن نیز انتخابات دموکراتیک و منصفانه برگزار می شود، محسوب می شوند. احتمالاً آن "کامل ترین" نوع نظام دموکراتیک نیست، اما قطعاً آن نظامی دموکراتیک است. البته، رتبه بندی هایی وجود دارد. همه دموکراسی ها شبیه به یکدیگر نیستند، اما یقیناً ترکیه به عنوان نظامی دموکراتیک محسوب می شود. البته، اگر آن ها بخواهند که به اتحادیه اروپا راه پیدا کنند، مجبور به حل برخی مشکلات درباره مسائل حقوق بشر هستند.

در ارتباط با سؤال درباره بحرین و سوریه، من فکر می کنم که داشتن نگاهی انتقادی به هر دو مسأله ضروری است. اما نباید هر دو را یکسان فرض کرد. ما در آلمان، کاملاً از تحولات بحرین انتقاد می کنیم و من نیز در اینجا درباره زیرپا گذاشتن قرارداد اجتماعی توسط پادشاه بحرین به طور کاملاً انتقادآمیزی صحبت کردم. اقدامات پادشاه بحرین سرکوب گرایانه است. من فکر می کنم که این همان مسأله ای است که ایرانی ها به درستی خواستار آن هستند. هنگامی که مشکلی در یک کشوری وجود دارد، نباید درباره مداخله نظامی صحبت کنیم، بلکه باید درباره راه حل های سیاسی بحث کنیم. من فکر می کنم که در بحرین هنوز امید واقعی برای احیاء قرارداد اجتماعی آن وجود دارد. در این خصوص، برخی حکومت های اروپایی مانند حکومت آلمان برای گردهم آوردن اعضای حزب الوفاق، معاون های پیشین، اعضای پارلمان و برخی اعضای حکومت پادشاهی بحرین تلاش هایی کرده اند تا گفتگوها میان آن ها در بحرین صورت گیرد. به نظر من، وضعیت بحرین هنوز می تواند سامان پیدا کند. در سوریه، ما با مشکلات عمیق تری مواجه هستیم. امیدوارم در آنجا راه حل سیاسی نتیجه بخش باشد. اما

هر چه افراد بیشتری در آنجا کشته شوند و هر چقدر زمان سپری شود، اوضاع و احوال سوریه پیچیده‌تر خواهد شد.

**نکته و سؤال:** من می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که ساختارهای اجتماعی و اقتصادی کشورهایی مانند مصر، تونس و لیبی که دستخوش انقلاب‌های عربی شده‌اند، با یکدیگر متفاوت هستند. در یک سر طیف، تونس و مصر و در سر دیگر طیف، لیبی و سوریه قرار دارند. در مصر و تونس، نوعی جامعه قدرتمند وجود دارد در حالی که این وضعیت در لیبی و سوریه کاملاً متفاوت است. به عنوان نمونه، اساس اقتصاد لیبی مبتنی بر نفت است و قبایل گوناگونی دارد. بنابراین، "آینده اسلام و دموکراسی" در این دو کشور یعنی در لیبی و مصر کاملاً متفاوت از یکدیگر است. سؤال من نیز درباره بحران سوریه است. ما شاهد سه جنگ در سوریه هستیم. اول، جنگ فرقه‌ای میان اعراب، اکراد و ترک‌ها است. جنگ دیگر، جنگ مذهبی میان سنی‌ها و علوی‌ها است و سومین جنگ نیز مربوط به مساله امنیت است. از این رو، اگر شما قصد براندازی رژیم سوریه را دارید، آیا آماده برای پرداخت هزینه آن نیز هستید؟

**سؤال:** اولین سؤال من مربوط به اظهار نظر دکتر ولکر پرتیس درباره بحران سوریه است. آیا ما برای تغییر در سوریه آماده هستیم؟ چه اتفاقی خواهد افتاد اگر مذاکرات سوری به جنگ داخلی تبدیل شود؟ سؤال دوم من درباره آینده ایران است. اگر شما نگاه خوش‌بینانه‌ای درباره آینده ایران به ویژه آینده دموکراسی یا حقوق بشر دارید، شما باید همین سؤال را درباره ایران نیز بپرسید. به نظر شما، تحریم‌هایی که علیه مردم ایران اعمال می‌شوند، منجر به حاکم شدن چه وضعیتی در جامعه ایران خواهد شد؟

**دکتر موریل آسبرگ:** من به نکته ای درباره سؤال اول که مربوط به سوریه است، اشاره خواهم کرد. شما سؤال کردید که آیا ما تمایلی به پرداخت هزینه برای براندازی رژیم بشار اسد داریم یا خیر؟ به نظر من، مطرح کردن چنین سؤالی بسیار مشکل است، چرا که هنگامی که جنبش اعتراضی سوریه شروع شد، هدف آن به هیچ وجه براندازی رژیم بشار اسد نبود، بلکه

هدف آن اصلاح نظام بود. تقریباً طی سه ماه، مردم تظاهرات کردند و خواستار اصلاح سیستم و حمایت از حقوق خود بودند. پاسخ رژیم در آن زمان متفاوت بود. این مسأله به سرعت موجب شد که گروه های مخالف به یک جنبش مسلح یا جنبشی نسبتاً مسلح تبدیل شوند و مشکلات بیشتر شد. زیرا آن ها احساس کردند که هیچ راهی برای مذاکره با این رژیم وجود ندارد. هم اکنون، من چنین دیدگاهی را ندارم. من فکر می کنم که راه حل نظامی برای بحران سوریه وجود ندارد و باید یک راه حل سیاسی وجود داشته باشد. اگر یک راه حل سیاسی وجود داشته باشد و نیز هنوز افرادی در مسند قدرت و حاکم بر امور کشور هستند، نباید به راه حل نظامی فکر کرد.

مشکل اینجا است که منازعات در سوریه دارد تشدید می شود و هر شخصی که در سوریه کشته می شود، بحران را عمیق تر می کند. اما راه متفاوتی در سوریه می توانست اتخاذ شود؛ آن طور که در تحولات تونس یا مصر وجود داشت؛ تحولاتی که الزاماً موجب متلاشی شدن جامعه سوریه نمی شد. اما هر چقدر که کشمکش ها و تقابل های خشونت آمیز در سوریه تداوم داشته باشند و تشدید شوند، قومیت گرایی نیز بیشتر گسترش خواهد یافت و شبه نظامیان خارجی نیز فعال تر خواهند شد. در نهایت، شما بیشتر به این یقین می رسید که دوباره ساختن سوریه به عنوان سرزمینی که مردم آن به دنبال تجزیه آن نیستند، بسیار مشکل است.

**دکتر ولکر پرتیس:** سؤالات مهمی مطرح شد. یک سؤال درباره تحریم هایی بود که "سیاستگذاران غربی" علیه ایران تحمیل می کنند؛ بدون آنکه درباره تأثیرات سیاسی - اجتماعی بلندمدت آن فکر کنند. من فکر می کنم که سؤال مطرح شده صحیح است اما پاسخ من به آن، "منفی" است. سیاستگذاران به اندازه کافی درباره تأثیرات اجتماعی و سیاسی تحریم ها فکر نمی کنند. من خود بسیار منتقد تحریم ها به عنوان یک ابزار هستم. من فکر می کنم که فقط زمانی می توان از تحریم ها استفاده کرد که بسیار هدفمند باشند، جمعیت زیادی را تحت تأثیر قرار ندهند و نیز هیچ راه دیگری بجز آن وجود نداشته باشد. شما مجبور هستید که برنامه

مشخصی برای رهایی از تحریم‌ها داشته باشید در غیر این صورت، آن‌ها به گزینه‌ای تبدیل خواهند شد که خیلی قابل حل نخواهند بود. بله، ما، به عنوان افرادی دانشگاهی و پژوهشگر از تاثیرات تحریم‌ها بر یک کشور برای مدتی طولانی خیلی نگران هستیم. ما چنین وضعیتی را در عراق دیدیم و آن هیچ تاثیر مثبتی را نداشت. این چیزی نیست که مدنظر من باشد.

**دکتر کیهان برزگر:** در اینجا از یکی از سخنرانان مؤسسه امور امنیتی و بین‌المللی آلمان می‌خواهم که لطفاً به این سؤال من پاسخ دهد. آیا میان نگاه آلمان و دیگر کشورهای اروپایی در خصوص تحریم‌ها تفاوت وجود دارد؟ به عنوان مثال، نگاه فرانسه درباره مساله هسته‌ای ایران از دیدگاه کلی کشورهای اروپایی، کمی متفاوت است چرا که فرانسویان به مساله هسته‌ای به عنوان مساله‌ای پرستیژی که برای خودشان است، نگاه می‌کنند. از این رو، آن‌ها مخالف برنامه هسته‌ای ایران هستند. آیا واقعا اختلاف نظر در این باره وجود دارد؟ من فکر می‌کنم جالب است که حضار جلسه از نوع نگاه آلمان به تحریم‌ها و دیگر موضوعات مرتبط به ایران مطلع شوند.

**دکتر ولکر پرتیس:** اختلاف نظرهای بسیاری در اروپا وجود دارد؛ اما نه الزاما در میان همه کشورهای مختلف. گاهی اوقات، اختلاف نظرهایی میان وزارتخانه‌های متفاوت در آلمان وجود دارد. وزارت اقتصاد دیدگاه متفاوتی از دیدگاه وزارت امور خارجه یا وزارت دفاع دارد. بله، نظرات گوناگونی در سراسر اروپا نیز وجود دارد. حق با شما است که فرانسه کمی در ارتباط با تحریم‌ها لیبرال‌تر است. منظور من این است که فرانسویان بیشتر، موافق با اعمال تحریم‌ها هستند در حالی که آلمان کمی کمتر از فرانسه، موافق با تحمیل تحریم‌ها است. حتی برخی کشورها همچون سوئد بسیار کمتر موافق با مساله تحریم‌ها هستند. آن‌ها تردیدهایی بیشتری برای اعمال تحریم‌ها دارند. من فکر می‌کنم که منصفانه است که در پی تامین منافع باشیم. آلمان یک کشور صادرکننده است. از این رو، واقعا آلمان لطمه می‌بیند، اگر شما تحریم‌های مستقیمی را اعمال کنید. گاهی اوقات، پیش از آنکه تحریم‌ها به دیگر کشورها لطمه

بزند، به شما آسیب می‌رساند. از این رو، بحث بیشتری درباره تحریم‌ها در آلمان در مقایسه با آمریکا وجود دارد. در واقع، منظور من، اختلاف نظر میان کشورهای اروپایی نیست، بلکه اختلاف نظر اصلی میان آمریکا و اروپا است. آمریکا مشکلات بسیاری در اعمال تحریم‌ها علیه تقریباً هیچ کشوری ندارد چرا که آن‌ها به طور عمده به عنوان یک کشور صادرکننده محسوب نمی‌شوند. البته، باید از آن‌ها پرسید که آیا آن‌ها از تحویل گندم به بلاروس یا اوکراین منصرف می‌شوند چرا که آن‌ها درباره مساله گندم نسبتاً تردید دارند. از این رو، گاهی اوقات تامین منافع برای کشورها مهم است.

**دکتر حمید احمدی:** سؤال درباره آینده وهابیت در منطقه مطرح شد. از لحاظ نظری، دو نوع وهابیت وجود دارد. یک نوع از آن، به عنوان "وهابیت متعارف" تلقی می‌شود که آن تا حدی، همان مذهب عربستان سعودی است. نوع دوم آن، "وهابیت افراطی" است. حتی نوعی رویارویی میان سعودی‌ها و وهابیت افراطی که نمود آن همان القاعده و حامیان این گروه است، وجود دارد. وهابیت افراطی یا جنبش سلفی به طور مسلم تضعیف خواهد شد، چرا که آن نه تنها توسط اسلام میانه رو به چالش طلبیده شده است، بلکه از سوی همه کشورهای منطقه و نیز جنگ آمریکا علیه آن، به زیر سؤال برده شده است. اما عربستان سعودی بسیار مراقب است. یک نوع وهابیت چندگانه در چارچوب وهابیت میانه‌رو وجود دارد. عربستان سعودی قدرت اقتصادی قدرتمندی دارد و رژیم‌های اسلامی دیگر منطقه، کمک‌های اقتصادی خود را اول، از عربستان سعودی درخواست می‌کنند. به عنوان مثال، اخوان المسلمین مصر روابط دیرینه قوی با عربستان سعودی داشته است و آن‌ها در دوره جمال عبدالناصر از سوی عربستان حمایت می‌شدند. شایان ذکر است که پدرحسن البناء یک اثر چند جلدی درباره ابن حنبل، از فقهای الهام بخش وهابیت، نوشت و اخوان المسلمین آن را در دهه ۱۹۳۰ با حمایت مالی عربستان چاپ کرد. در نتیجه، عربستان سعودی بسیار باهوش است؛ از اینکه چگونه با به کارگیری از قدرت مالی خود، از خود محافظت کند.



نکته دوم من درباره حزب الله است. من فکر می‌کنم که ما نباید فراموش بکنیم که دو چهره از حزب الله وجود دارد. یکی، چهره ای لبنانی، دموکراتیک و غیرخشونت‌آمیز است. در این چهره حزب الله در چارچوب قواعد دموکراتیک در لبنان فعالیت می‌کند. چهره دوم حزب الله رادیکالی تلقی می‌شود. آن‌ها خشونت را فقط در منازعه فلسطینی - اسرائیلی به کار می‌برند. حزب الله مساله فلسطین را به عنوان پدیده‌ای اسلامی تلقی کرده و از آن دفاع می‌کند. آن‌ها هرگز از خشونت علیه رژیم‌های مصر، جوامع مدنی منطقه و غیرنظامیان استفاده نکرده‌اند. شاید حزب الله اقداماتی در دهه ۱۹۸۰ انجام داد، اما اکنون آن‌ها را کنار گذاشته است.

نکته پایانی من مربوط به پرسش سوم مطرح شده دکتر ولکر پرتیس است. این سؤال که آیا ما برای حفظ و دفاع از امنیت ملی خود در صورت عقب‌نشینی آمریکا و کشورهای غربی از منطقه خلیج فارس آماده هستیم یا خیر؟ من فکر می‌کنم که این اتفاقی بسیار مثبت خواهد بود، چرا که خلیج فارس به عنوان بخش بسیار مهمی از منطقه خاورمیانه بدون مداخله قدرت‌های خارجی خیلی با ثبات‌تر و دموکراتیک‌تر خواهد شد. البته، پادشاهی‌های خلیج فارس با چالش‌های بسیاری که برخاسته از جوامع آن‌ها است، مواجه خواهند بود چرا که آن‌ها به شدت متکی به حمایت‌های خارجی هستند.

**دکتر کیهان برزگر:** دلیل اصلی که ایران می‌خواهد مسائل منطقه‌ای در چارچوب سیاسی حل شوند، این است که ایران می‌خواهد از گسترش خشونت در منطقه جلوگیری کند. خشونت برای منطقه که از پیچیدگی‌های مختلفی برخوردار است، خطرناک است. همچنین استفاده از خشونت منافع ژئوپلیتیک ایران را به خطر می‌اندازد. کاربرد خشونت بهانه‌ای برای آمدن مجدد بازیگران خارجی به منطقه است. هم اکنون، ایرانی‌ها از اینکه نیروهای آمریکایی از عراق رفتند و آن‌ها از افغانستان نیز دارند خارج می‌شوند، خوشحال هستند، زیرا همواره این نگرانی وجود دارد که این نیروها ممکن است بسیج شوند و از آن‌ها علیه منافع ایران استفاده شوند؛ مانند قدرتمند کردن رقبای منطقه‌ای ایران. در این ارتباط، ایران تلاش کرده است تا

بحران سوریه را در چارچوب غیرخشونت‌آمیز تعریف کند و معتقد است که پیدا کردن یک راه حل سیاسی تنها راهکار نتیجه‌بخش است. به طور کلی، در خصوص مسائل مربوط به دولت‌ها، ایران بر دولت‌گرایی تاکید می‌کند.

نکته پایانی من درباره "معامله بزرگ" احتمالی میان ایران - آمریکا است. این روزها، این پرسش مهم در جاهای مختلف مطرح می‌شود که آیا امکانپذیر است که ما گفتگوهای استراتژیک میان ایران و آمریکا را با انتخاب مجدد باراک اوباما ببینیم؟ من فکر می‌کنم که شاید ایرانی‌ها علاقه مند به انتخاب مجدد اوباما به ریاست جمهوری هستند؛ نه بدین دلیل که او قصد حمله به ایران را ندارد، بلکه به دلیل این واقعیت که او یکی از نخبگان سیاسی آمریکا است که می‌تواند ایران را درک کند. نخبگانی که حداقل احساسات ضد ایرانی ندارند. همچنین حلقه‌ای از افراد در کنار او هستند که آنچه را ایرانی‌ها خواستار آن هستند، درک می‌کنند. به نظر من، اوباما نمی‌خواهد که ایران را در "موقعیت بازنده" قرار دهد. بلکه او در پی "موقعیت برنده - برنده" است. البته دولت او فکر می‌کند که با تداوم سیاست تحریم‌ها، دیپلماسی هسته‌ای ایران تغییراتی را خواهد داشت. من معتقدم که یک معامله بزرگ میان ایران و آمریکا امکانپذیر است؛ چنانچه به اصل ایران در برنامه هسته‌ای که همان غنی‌سازی اورانیوم در خاک ایران است، توجه شود و مورد احترام واقع شود. بنابراین، آمریکا می‌تواند بپذیرد که سیاست کنترل نقش منطقه‌ای ایران متوقف شود. بنابراین، اجازه بدهید امیدوار باشیم که اوباما تصمیم صحیحی را اتخاذ کند. در این چارچوب، من فکر می‌کنم که اتحادیه اروپا نقش مهمی را می‌تواند داشته باشد؛ به این نحو که در همان مسیر میانجی‌گرانه خود باقی بماند تا موجب شود که این معامله میان طرفین صورت گیرد.

در نهایت از اعضای مؤسسه امور امنیتی و بین‌المللی آلمان، بنیاد کربر و حضار تشکر می‌کنم و با گرفتن عکس یادگاری گروهی، نشست را پایان می‌دهیم.